



19 دسمبر 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی به رویدادهای تاریخی: اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدين به استناد "سراج التواریخ" (قسمت نهم)

بخشش امیر نصرالله خان و افزودن به تنخواه سپاهیان:

پس از دائره شدن عسکر امیر نصرالله خان به سپهسالار خطاب نموده به آواز رسا فرمود: «واقعه قتل امیر شهید بر همه ما و شما معلوم است که حاجت به تذکار کوائف نیست و پس از آنکه شما به میل خاطر و رضا و رغبت خود مرا به پادشاهی برداشتید، من از شما خرم و خوشنود گردیده، در ماهی دو روپیه بر مشاهره معینه شما که اصل و اضافه آن در ماهی چهارده روپیه از هر واحدی به شمار آید، افزون فرمودم.» (صفحه 662)

امیر نصر الله خان در ادامه چنین گفت: «از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی رضا خان دیروز چنانچه گذشت به سبب قتل امیر مرحوم پاسبان بودند، شنیده بود که احمد شاه خان سرمیر اسپور [پسر سردار محمد آصف خان مصاحب خاص]، امیر مغفور را به قتل رسانیده است و کسی اقدام در مؤاخذة و باز پرس قتل آن مرحوم ننموده، در شب بعد از صرف غذا و ادای نماز عشاء عموم منصب داران سپاه را در خفاء به مشق گاه احضار نموده همه را به خون خواهی و بلوا متحد و متعهد و متحالف ساخته و طبل فتنه را وارون کوفته بود، صدای لا و نعم و دعا و ثنا نگشوده، سکوت اختیار کردند و از اسکات ایشان سپهسالار خجالت بار گردیده، اظهار کرد که افواج حاضره که به قرب پنج هزار تن منتهی می شوند، قبل از تشریف آوردن حضور والا، مرا وکیل خود قرار دادند و اینک من به وکالت همگان اظهار امتنان و تشکر می نمایم.» (صفحه 662)

«پس از این گفتار سپهسالار، امیر نصرالله خان لب به تکرار موهبت کشوده فرمود که بقایای شش سال را از اواخر عصر ضیاء الملة والدين مغفور و اوایل امیر مبرور عفو و موهبت نمود، از دوش اعداد رعیت و مأمورین دولت برداشتم. در محاذ این بخشش او، بعضی مأمورین و حاضرین کشوری دعاگوئی و ثناخوانی نموده، مراسم بخشش و نوازش به پای رفت و سپهسالار به امر امیر نصرالله خان صفوف سپاه را به ترتیب صد صد موزیک نوازان رخصت بازگشت در اقامتگاه شان داده و دسته دسته از حضور امیر ممدوح به دستور مرسوم عبور نموده، در منزل و مقام خود رفتند و امیر نصرالله خان با جماعه اعیان از میدان گلگ برآمده و بر موتر خود نشسته تشریف فرمای باغ شاهی شد.» (صفحه 663)

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پاڼوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

«پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام شمر و مشتر گشت که احمد شاه خان سرمیراسپور [پسر سردار محمد آصف خان و پسر کاکای محمد نادر خان] امیر مبرور را به قتل رسانیده است، چنانچه از افشای این خبر، شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی درضمن حکایات سوانح عمری خود، که نگارنده [فیض محمد کاتب] آن را به امر امیر امان الله خان غازی مرتب نموده، اشارت کرده می نویسد که: "برادرم از لمقان که نزد سردار عبدالرحمن خان عم خود از راه حصول تفریح چند روزه رفته بود، هم عنان اردوی تحت امر کرنیل شاه علی رضا خان در خانه آمده، آهسته به من گفت که از قلعة السراج با اردو به راه افتاد، شب را با ایشان در چارباغ به سر برده، از احاد و افراد اعداد اردو شنیدم که دربین خود می گفتند که امیر را احمد شاه خان سرمیراسپور کشته است. از شنیدن این سخن به برادرم گفتم که این امر بی اصل و خلاف توقع است. اما زینهار که از زبان شما به گوش کسی نرسد."» (صفحه 663)



نمای از دورن باغ نمله در لمقان

«باری امیرنصرالله خان در باغ شاهی شده، اعیان بار از در تبدیل لباس رسمی در منازل خویش رفتند و هنگام عصر این روز از سرخ پل به ذریعه تلیفون که هنوز مأمورین انسداد طرق اعلیحضرت امیر امان الله خان در آنجا نرسیده و بند نشده بود، خبر به حضور امیر رسید که دو عراده موتر از کابل جانب جلال آباد رهسپار آمده، در آنها دو نفر ریش سپید و شجاع الدوله خان فراش باشی حضور و چند نفر دیگر نشسته بودند. ازین خبر سخن از هر دو موتر و دوتن محاسن سفید و چند نفر در میان آمده، در مجلس امیرنصرالله خان مطرح بحث گشت که آیا کدام موتر و که خواهد بود؟ و از موتر ها تعبیر به موتر سواری شجاع الدوله خان و سردار محمد یونس خان که از جلال آباد در کابل گسیل گردیده بودند شده، یک نفر ریش سفید سردار محمد یونس خان را قرار دادند و در باب ریش سپید دیگر و چند نفر، خیالات و تصورات اهل مجلس به هر جانب افتاده، هرکس یک سخنی گفتند و آخر الامر به گمان و پندار خویش تعبیر کردند که عین الدوله بیعت نامه مردم کابل و عریضه خود را که مشتمل بر بیعت و اجرای خدمت اوست، به صحابت سردار عبدالوهاب خان با سردارمحمد یونس خان و شجاع الدوله خان فرستادگان حضور والا گسیل داشته خواهد بود، یا این که سردارمحمد عباس خان و یا سردار عبدالقدوس خان حامل بیعت نامه او آمده خواهد بود، که ایشان عذر تأخیر کار را به حضور بخواهند و غیره نفری خدمه ایشان است و چون از عبور موترها از سرخ پل به شمار ساعات دیری گذشته و در جلال آباد نرسیدند، بعضی عرض کردند که خوبست آنها

د پانوی شمیره: له 2 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

را در منزل نمله باز داشته، اعداد سواره آنها معلوم فرموده شود تا پس از حصول علم به احوال ایشان، اجازت آمدن در جلال آباد داده آیند.» (صفحه 663 و 664)

«امیرنصرالله خان که از عملیات مدبرانه اعلیحضرت امیر امان الله خان آگاه نبود، فرمود که: پس از یک ساعت هر احوالی که باشد معلوم شده ایشان وارد و شرفیاب حضور می آیند؛ و ازین بی خبر بود که اعلیحضرت او [امان الله خان] استمالت نامه های عدیده متعدده، مشتمل بر اعلان ماهی بیست روپیه تنخواه عموم سپاه نظام، همدست چند نفر از قوم جدران و منگل و برادر ریش سپید جنرال محمود سامی، برای درشب به جلال آباد انتشار دادن، به سواری موتر با ملاء غلام محمد خان پنجات باشی از قوم وردک، فرستاده و او ایشان را درباغ نمله فرود آورده، جاسوس آسا مأمور کار کرده و بدین واسطه در آنجا درنگ کرده است.» (صفحه 664)

«الغرض هنگام عصر هر دو موتر داخل باغ شاهی شده در پیشگاه قصر اندرون باغ بایستادند. عبدالاحد خان [معلومات مختصر در باره این شخصیت در پاورقی شماره (1) اخیر این قسمت دیده شود] از جا برخاسته نزدیک موترها شده و خود امیرنصرالله خان با اعضای مجلس شوری داخل بیت المشوره گشته، پس از چند دقیقه انتظار عبدالاحد خان با چهره زرد و پای لرزان و لب خشکیده و چشم بی نور، از در آمده، عیون اعیان جانب او نگران شدند. امیرنصرالله خان از او جویای حال گردیده پرسید که چه احوال است؟ عبدالاحد خان با زبان لکنت و دل شکسته و اعصاب و عروق از هم گسسته و گردن کج فرو رفته، عرض کرد که کارما خراب و طناب آرزوی ما پریچ و تاب لنگر کشتی امید ما غرق لجه سراب گشت، زیرا عین الدوله را در کابل به امارت برداشته و جمهور مردم نزدیک و دور آنجا دست بیعت به او داده، در اطاعت و انقیادش وجهه همت گماشته اند. از شنیدن خبر امیرنصرالله خان پریشان و رعشه در اندامش نمایان آمده، شهزاده عنایت الله خان نائب السلطنه دوچار انواع تفکر شد و پس از فکر و اندیشه بسیار امیرنصرالله خان از عبدالاحد خان استفسار موتر سواران کرده گفت چه آورده اند؟ او عرض کرد که شجاع الدوله خان فراش باشی باهمان موتری که از جلال آباد رفته بود، مراجعت کرده و موتری که سردار محمدیونس خان برده بود، ملاء غلام محمد خان پنجات باشی، ازطرف عین الدوله و مردم کابل آمده است و از برادر محمود سامی و چند نفر دیگر که اعلان های فزونی تنخواه نظام و استمالت هدایت خواص و عوام را در بر داشتند و درعرض راه نمله چنانچه گذشت، به عزم در شب پراکنده کردن اعلانات پیاده شده بودند، هیچ نگفت. امیرنصرالله خان امر به احضار هر دو تن نموده، چون حاضر شدند، ملاء غلام محمد خان به کمال شجاعت به آواز بلند سلام داده و از امیرنصرالله خان جواب علیک یافته، دست به قرائت فاتحه به ارواح امیر شهید برداشت و در خاتمه ادای طلب مغفرت او را از حضرت رب العزت کرده، مکتوب تنبه و تهدید اسلوب مردم کابل را که با خود داشت برآورده نزد امیرنصرالله خان گذاشت و عرض نمود که این نامه را ازطرف عموم بزرگان و سرکردگان لشکری و کشوری و اعیان بار و اهل کار کابل و اطراف قریبه آن آورده ام. امیرنصرالله خان آن را کشوده نزد حضار به جهر قرائت کرد.» (صفحه 664 و 665)

نقل نامه مردم کابل که به امر امیر امان الله خان نوشته بودند:

«حضرت نائب السلطنه و معین السلطنه و عضدالدوله و سردار صنایع [سردار محمد عمر خان] و سردار مدافع و سردار غلام علی خان و سپهسالار و همه عمله و خدمه ملکی و نظامی مرحوم مغفور جنت مکان خلدآشیان پادشاه شهید بی موجب ما "السلام و علیکم ان کنتم علی سبیل الهدی" چون خبر کربت اثر وحشت سیر مرحومی را به عنوان اداره جلوس پرتخت امارت اطلاع داده و دست خود را

از بازخواست و پیدا نمودن قاتل باز داشته، این امر بزرگ و ننگین را سهل و مهمل انگاشته و نعلش امیر معظم محبوب القلوب ما را تحقیر و توهین نموده، در گوشه میدان گلف که بازیچه گاهست در خاک گذاشته و بر علاوه آن حق ولایت و امارت را که از آن پسران آن مرحوم بوده ضایع و تلف ساخته و به طمع جای گزینی او کمر تغضب بسته، اغماز آنکه فرزند و خلف الصدق مرحوم را که در حیات خود بر سر ما نصب و قائم اریکه سلطنت و مقر پای تخت فرموده بودند نموده اند، بنابراین تمامت خوانین کشوری و ارباب مناصب لشکری و مشایخ و علماء و سادات را رفتار و کردار شما در طبیعت و قریحه انصاف، ناگوار افتاده با شما طریق بیعت و متابعت پیش نگرفتند. از آنجا که مسند جلیل سلطنت حق موروثی این شهزاده و نیز جانشین ذوالید و قابض دارالامارت، در حیات پدر تاجور خود بود و هست، به او بیعت کردند و اعلیحضرت امیرامان الله خلدالله ملکه و سلطانه اش خوانده، امیر خود قرار دادیم و محض شیوه و شیمه اسلامییت به شما آگهی داده و این رقیمه فرستاده شد که به کیفیت دانسته شوید. ان شاءالله تعالی چنانچه اگر اراده حق سبحانه تعالی رفته بود، شما نیز از اندیشه و خیال سلطنت گذشته به بیعت عموم مسلمانان و منصب داران کشوری و لشکری و علماء و اشراف دارالسلطنه امضای اطاعت و انقیاد خواهید نمود، زیرا که شرعاً به وجوه بسیار حق امارت از اوست. اول اینکه از حیات پدر خود امور امارت را در پای تخت تحت قابض و متصرف و از طرف آن مرحوم قائم و منصوبند. دوم، این که شیخ الاسلام یعنی قاضی القضاة، که در تمامت امور دینی از طرف پادشاه خود، رتبه تولا داشت بیعت کرده است. پس بیعت اهالی آنجا را به شما و عزم شما را در بیعت نسبت به خود ها خلاف اصول طریقه موجوده مسلمانان دانسته ایم و در سواد اعظم اسلام به سلطنت اسلامیه ترک عثمانی نیز همین قاعده شرعیه مرعی است که تا شیخ الاسلام بیعت نکند، صورت اثبات سلطنت تکون نمی پذیرد، و چون ریختن در بین اعدا اسلام به نزد خداوند جل جلاله عصیان بزرگ و بازپرس سترگی را موجب و جور است، اگر چنانچه امارت امیر ما را که به او بیعت شرعی کرده ایم پذیرا نشوید و باعث خونریزی و هرج و مرج آئید، تمامت عصیان و طغیان بر عهده شما خواهد بود "و ما علی الرسول الا البلاغ" فقط.»

در خاتمه این نامه اسمای تعدادی از امضا کنندگان برده شده، هر یک «قاضی القضاة سعدالدین خان و اعتمادالدوله سردار عبدالقدوس خان و هردو حضرت بزرگ و کوچک [بعدها ملقب به شمس المشایخ و نورالمشایخ] و ایشک آقاسی محمد سرور خان و نائب سالار صالح محمد خان و نائب سالار محمدنعیم خان و برگد عبدالوکیل خان و برگدغلام حیدرخان خزانه دار و سردار عبدالوهاب خان و سردار محمدعباس خان و محمود طرزی و خطیب عسکری و ملاء عبدالشکورخان نائب قاضی القضاة و اهالی محکمه شرعیه و جمعی کثیر و جم غفیری از منصب داران لشکری و کشوری و اهل دیوان و رؤسا و بزرگان و اشراف و مشایخ و علماء و سادات»؛ [وقتی امیرنصرالله خان این نامه را خواند] «رنگ از چهره اش پرید و در عین حال رقیمه سردار محمد یونس خان فرستاده خود را نیز کشوده قرائت نمود.» (صفحه 665 تا 667)

نقل نوشته سردار محمد یونس خان:

او رقم کرده بود: «به محض ورود در کابل جوش و خروش غریبی از افسران لشکری و بزرگان کشوری و مشایخ و سادات و عموم لشکر و جمهور مردم کشور را با اعلیحضرت امیرامان الله خان مشاهده کردم، در بحر حیرت فرو رفته از دلائل زیادی که در دست دارند، حق را بجانب ایشان دانستم. پس از حصول نظریات و معلومات خود دوستانه و مخلصانه عرض میدارم که به مجرد

وصول ملاء غلام محمد خان پنجات باشی خود را از امارت خلع و به امیر امان الله خان بیعت کنید و الا در اقدام به خونریزی گردن شما به رشته عصیان و طغیان در نزد خداوند بسته می شود، و من او را حق به دست دانسته بیعت کردم.» (صفحه 667)

فیض محمد کاتب می نویسد که امیرنصرالله خان: «بعد از خواندن صحیفه سردار محمد یونس خان اشتهاری را که متحدالمال به امر اعلیحضرت امیرامان الله خان انتشار یافته و یک قطعه از آن در لب نامه مردم کابل بود، برداشته و شروع به خواندنش نمود.»

نقل اشتهار امیرامان الله خان:

«ای ملت معظمه اسلامیة سرزمین افغانستان و ای رعایای صادقه و فرزندان حقیقیه پدر من و پدر خود شما، اعلیحضرت سراج الملة و الدین! در این هنگام از ضرب تفنگچه غدر و خیانت ارباب حیلت و خدیعت شهید گردیده است برهمة شما اعلان و اعلام می شود که آن تاجدار بزرگوار که مسلمان و یک پادشاهی از قوم و ملت غیور این مملکت پاک و مقدس بود، در لیل پنجشنبه هجدهم ماه جمادی الاولی در موقع کله گوش لمقان، به ساعت سه از شب در بستر خواب شاهانه خویش به ضرب گلوله تفنگچه شهید گشته است "انا لله و انا الیه راجعون" و من این مصیبت و ماتم را مخصوص خودم نمی دانم، بلکه خود را با شما شریک غم و الم می شمارم زیرا که آن شهریار نیک کردار، پدر همه ما و شما بود و بنا به گفته شاعری که "از سر خون پدر فرزند صالح نگذرد"، بر ما و شما واجب است که بالاتفاق و برادروار، برای انتقام خون پدر تاجور خود که مظلومانه شهید دست خائنین دولت و دین اسلام گردیده است، حاضر شده کمر همت و غیرت ببندیم تا انتقام خون ناحق ریخته او را نگیریم بایست آسوده نشینیم و خودم در حیات پدرم برسبیل وکالت از طرف ذات ملوکانه اش به دارالسلطنه قائم و مؤظف اجرای امور سنگین سلطنت بودم و اکنون بالاصالت آن بار ثقیل و خطیر را متوکلاً و معتصماً بالله برعهده خود نهادم و برتخت امارت قویم الشکیمت افغانیه، بنابر دو مقصد بسیار مقدس و مهم با عز و اقبال جلوس نمودم: مقصد اول، خدمت دین مبین حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است که برتر و نیکوتر مقصد مارب است و آن در صورتی تکمیل پذیر می شود که شما امت ناجیه حضرت محمداً (ص) و ملت غیور با دین افغانستان نشین، در این مقصد نخستین با من یار و معین شوید و دست اتحاد و اتفاق را از یک آستین برآورده، در مقابل حملات و تهاجمات دشمنان دین و ملت حاضر و مهیا باشید؛ و درخصوص شرط اول مدعا این است ما و شما فرزندان آن پادشاه رحم دل، انتقام خون به ناحق ریخته بسیار عیان و آشکار او را بگیریم.

و ای ملت و قوم عزیز من! این ریختن خون ناحق و ارتکاب غدر و خیانت مطلق از دو حال خالی نیست: یا به تحریک مدسین خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خننه داخله که آنهم از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند. پس در هر دو صورت خودم که فرزند صالح ایشانم، تا انتقام خون پدر خود را نگیرم، حسام در نیام نخواهم آورد. از همه شما برادران دینی و وطنیه خود، همین امید و آرزو را دارم که مرا در این حق صریح برادر وار مددگار شوید. باری به چشم انصاف باید دید و در دل اعتساف منزل نباید جای داد که چون پدر شخصی از شما رعایا به قتل رسد، نزد من حاضر آمده خود را به خاکها می مالد و زار زار می نالد و فریاد و واویلا نموده، داد می خواهد. اکنون قضیه منعکس و بر من وارد گردیده و من در این وقت به بیعتی که اهالی دارالسلطنه و نواح آن با مشائخ کرام و سادات عظام از صنوف کشوری و صفوف لشکری مردانه وار با کمال غیرت و شهادت کرده اند، بالاستحقاق

پادشاه شما و در حقیقت و نفس الامر خادم و محافظ جان و مال و ناموس شما ام و پدر کشته شده می باشم، و از شما یاری و مددگاری و همدردی و ره نوردی در طریق خونخواهی پدرم میخوام و مقصد اول همین است که گفته شد و بس.

مقصد دوم غرض اصلی از پذیرش امر امارتم اینست که دریک و دوباری که برسبیل وکالت به اقامت درامر سلطنت مأمور آمده ام، البته تادرجه ای خود را به شما برادران وطن و رعیت و ملت شناسانیده و معرفی کرده خواهم بود که یگانه آرزویم به حق رسانیدن مستحقین و داد دادن مظلومین بوده و هست و نیت یگانه و صمیمانه ام همین می باشد که استعداد و قابلیت خدادادی که ذات اقدس خلق ما در خصوص اجرای امور عدالتیه و دفاع ظلم و بدعت، در دل و دماغم جای داده و القاء فرموده است، آن را از قوه به فعل آورم و نخست و جلو تر از همه این را بر همه شما رعایای صادقانه و ملت نجیبه و شجیعہ خویش اعلان نموده بشارت می دهم که من تاج سلطنت افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بر سر نهاده ام و معنی مختصر استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت این است که قبل ازین دولت ما را بعضی از دشمنان خارجه ما محدود داشته، سلطنت متصل و آزاد داخل و خارج نمی پنداشتند، بل در بیرونها ما را آزاد نمی شناختند، حال آنکه مانند مردم افغانستان قوم غیور و جلیلی که آزادی و استقلال خود را قرار ثبت تاریخ در اطراف و اکناف دنیا بار بار شناسانده باشد، چگونه می شود که نام حمایت یا آقایی کدام دولت خارجه و غیر دین و ملت خود را بر خود قبول کرده بپذیریم؟

حاشا و کلا، آگاه و دانا باشید ای ملت و قوم نجیب! دولت افغانستان همه وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود، چنانچه من به همین نام مقدس حکمرانی آن را قبول کرده و به شما مژده دادن را ضرور دانستم که شما قوم و ملت مستقل و آزادی و حق حمایت و نگرانی هیچ دولت خارجه بر شما نیست. دیگر این که حضرت پروردگار ما و خالق یگانه و لاشریک و لانظیر ما، که پادشاه پادشاهان است، در کلام حق و صدق خود می فرماید "وشاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله" اینک من در همه امور کلام خدا و رسول او را رهبر تمام کارهای خود قرار داده و از آن اتخاذ می کنم.

ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز! به دین استوار و در حفظ ناموس دین و دولت و ملت خود بیدار و به نگهبانی و دوستی وطن خویش هوشیار باشید و در انتقام خون پدر حقیقی من و پدر معنوی خود که در حقیقت پدر شما بود، با من دست اتحاد و پای اتفاق بیفشارید. باقی از درگاه حضرت اقدس لایزال برای خود و شما و تمام اهل اسلام و همه نوع بشر خیر و توفیق نیک میخوام.» [پایان اشتها نامه اعلیحضرت امیر امان الله] (صفحه 667 تا 670)

فیض محمد کاتب می نویسد: «امیر نصرالله خان از خواندن نامه مردم کابل و صحیفه سردار محمد یونس خان و این اشتها متحدالامال اعلیحضرت امیر امان الله خان در اضطراب و تزلزل افتاده، دل بر زوال کوکب اقبال خود نهاد و چنان خویش را در معرض استیصال و اضمحلال پنداشته از حال طبیعی بیرون رفت که بیخودانه اشتها از دستش بیفتاد و دیده حیرت به چهار جانب انداخته، در خاطر تمنای اظهار تدبیر و تسلیتی از اعضای هیئت شوری کرد که ایشان چه رأی خواهند داد و شورائیان نیز در لجه حیرت فرو رفته، هیچ نگفتند. الا یکی از ایشان زبان گشوده گفت که کار دنیا به هزاران سال تمام شدنی و انجام پذیرفتنی نیست و از کثرت تغییر اوضاع و احوالی که دم به دم رنگی میگیرد و نقشی می پذیرد، راهی به دست نمی آید که دنیا به انسان آن را سپرده نائل به مقصود گردد. نماز عصر نزدیک است که از مشغولیت به کار دنیا فوت و قضا شود و حصار چون نظر کردند آفتاب را

د پانو شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

به غروب دیده همه با امیر نصرالله خان در خیمه ای که به جنب غربی قصر شاهی برای ادای نماز
افراخته بودند رفته، خود امیر نصرالله خان مقتدی شده نماز را به سرعت هرچه تمامتر ادا نموده،
دقیق ای چند نگذشته بود که مؤذن بانگ آذان اعلامی دخول وقت نماز مغرب شب سه شنبه بیست و
سوم جمادی الاولی برآورد و نماز شام نیز ادا گردید.» (صفحه 670)

(ادامه در قسمت دهم: ارائه معلومات ملاء غلام محمد خان از اوضاع کابل به امیرنصرالله خان)

پاورقی شماره (1): معلومات مختصر در باره مرحوم عبدالاحد خان، متولد سال 1259 ش (1880م) پسر قاضی غلام
خان، اصلاً اسماعیل خیل غلجائی، و اما نسبت اقامت طولانی در وردک به "وردکی" شهرت داشت. او یکی از غلام
بچه های خاص دربار امیر عبدالرحمن خان بود، در عصر امیرحبيب الله خان سراج الملة نخست به مقام "عرض
بیگی" و بعد در خدمت سردار نصر الله خان معین السلطنه قرار گرفت و به همین ترتیب بعد از شهادت امیر در جلال
آباد در خدمت امیر نصرالله خان به حیث یکی از خاصان دربار شش روزه او در آمد و وقتی پیام جوابیه امیرنصرالله
خان را به کابل آورد، امیر امان الله خان او زندانی ساخت. پس از مدتی مورد عفو قرار گرفت و دوباره به حیث
مصاحب در دربار اعلیحضرت امان الله خان مقرر شد و در اخیر مدت کوتاهی به وزارت داخله منصوب گردید. حین
غائله سقاولی او از برگشت شاه امان الله به قدرت حمایت کرد و حینیکه شاه ترک وطن نمود، او نیز به معیت شاه به
هند رفت و از آنجا به ایران آمد. در دسمبر 1929 به وطن برگشت و سال بعد به حیث رئیس شورای ملی گماشته شد
که تا مدت طولانی طی چند دوره در آن مقام ایفای وظیفه کرد. پسرش مرحوم محمد اسمعیل خان مایار نیز از
همکاران نزدیک سردار محمد هاشم خان بود و در مقام ها حساس و مهم از جمله والی کابل خدمت نمود.